



START

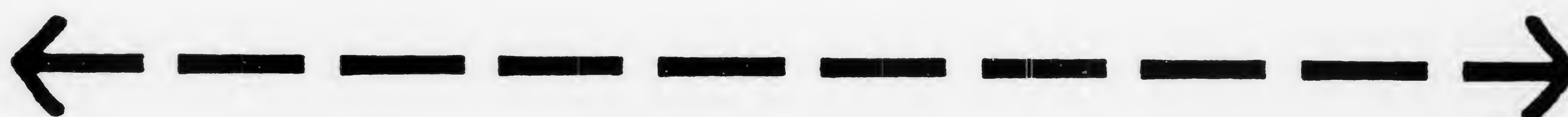


REEL 54



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio **9:1**

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

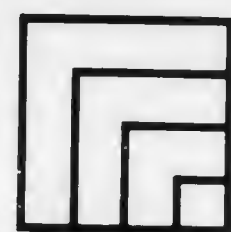
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

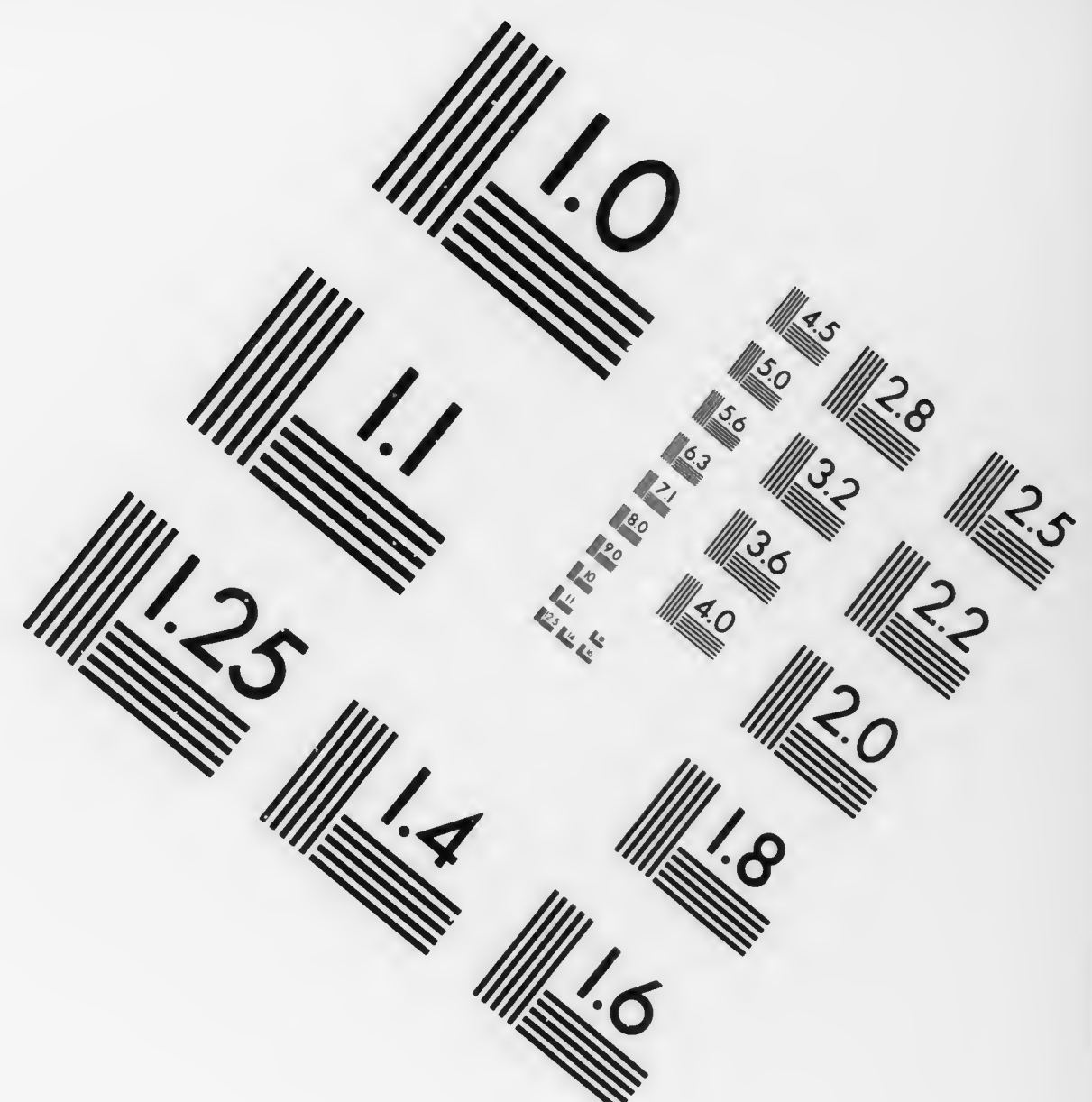
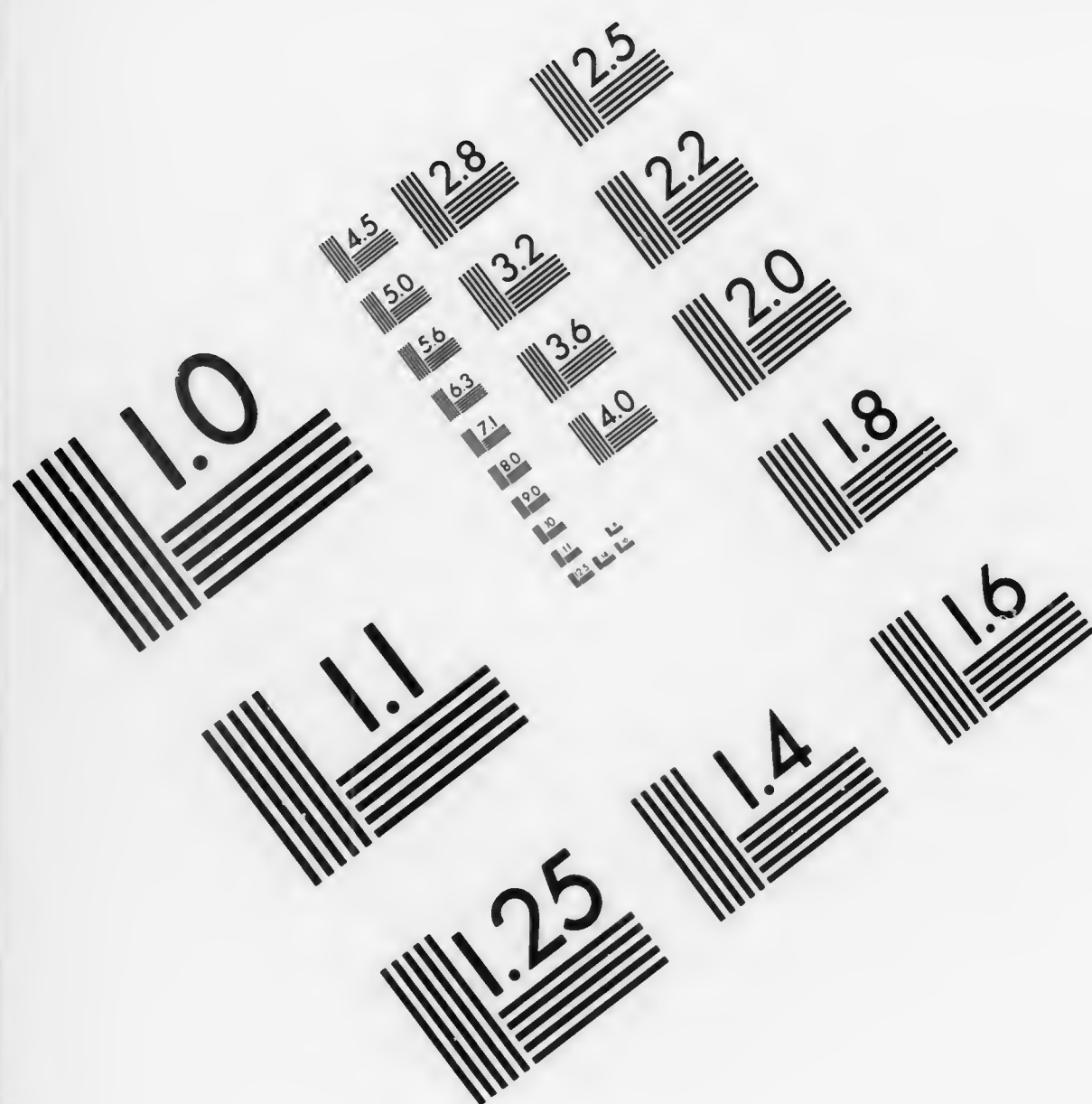


AIM

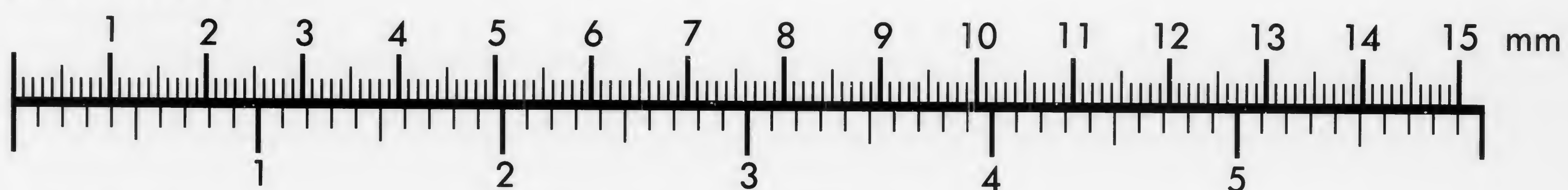
Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

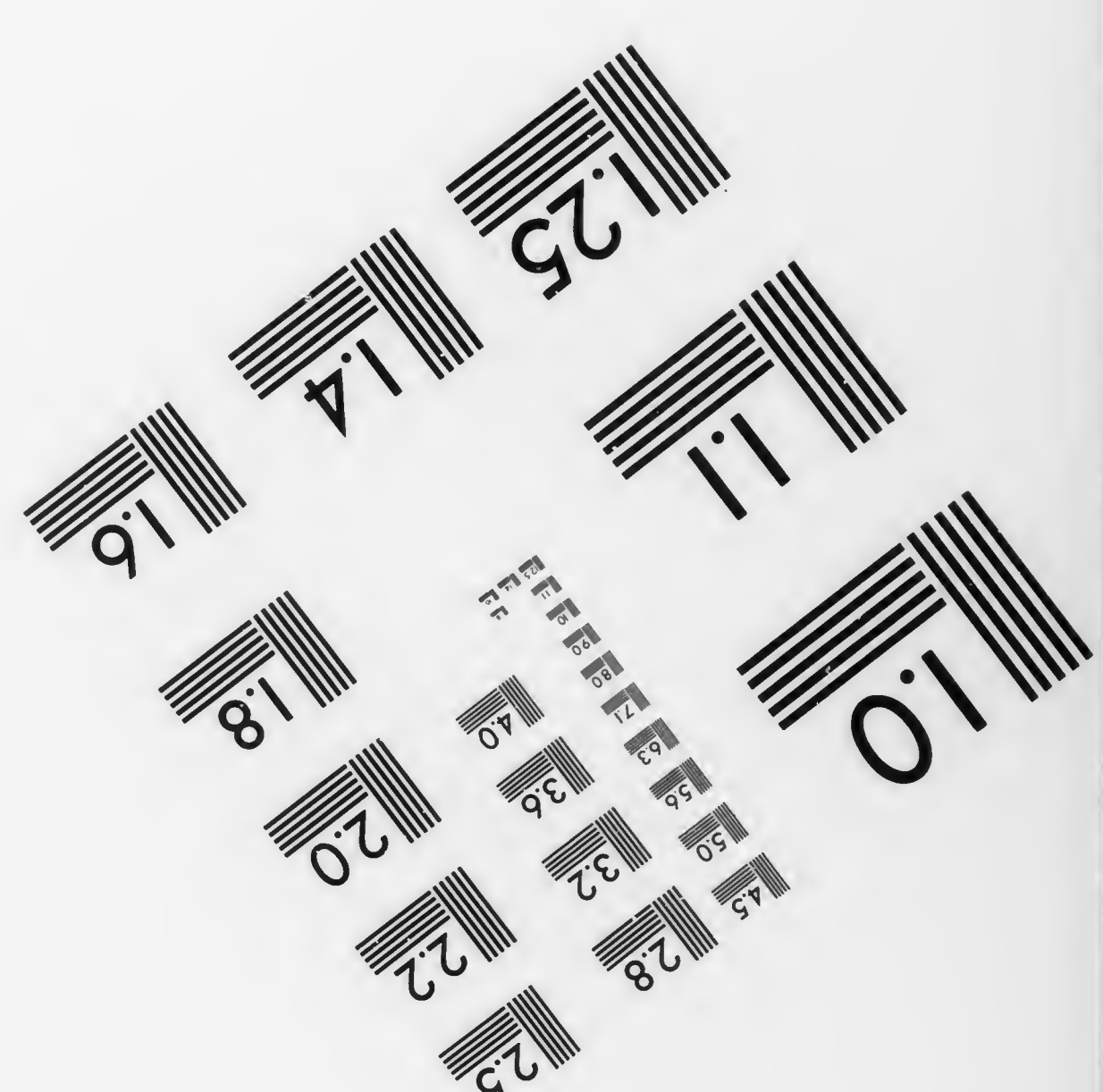
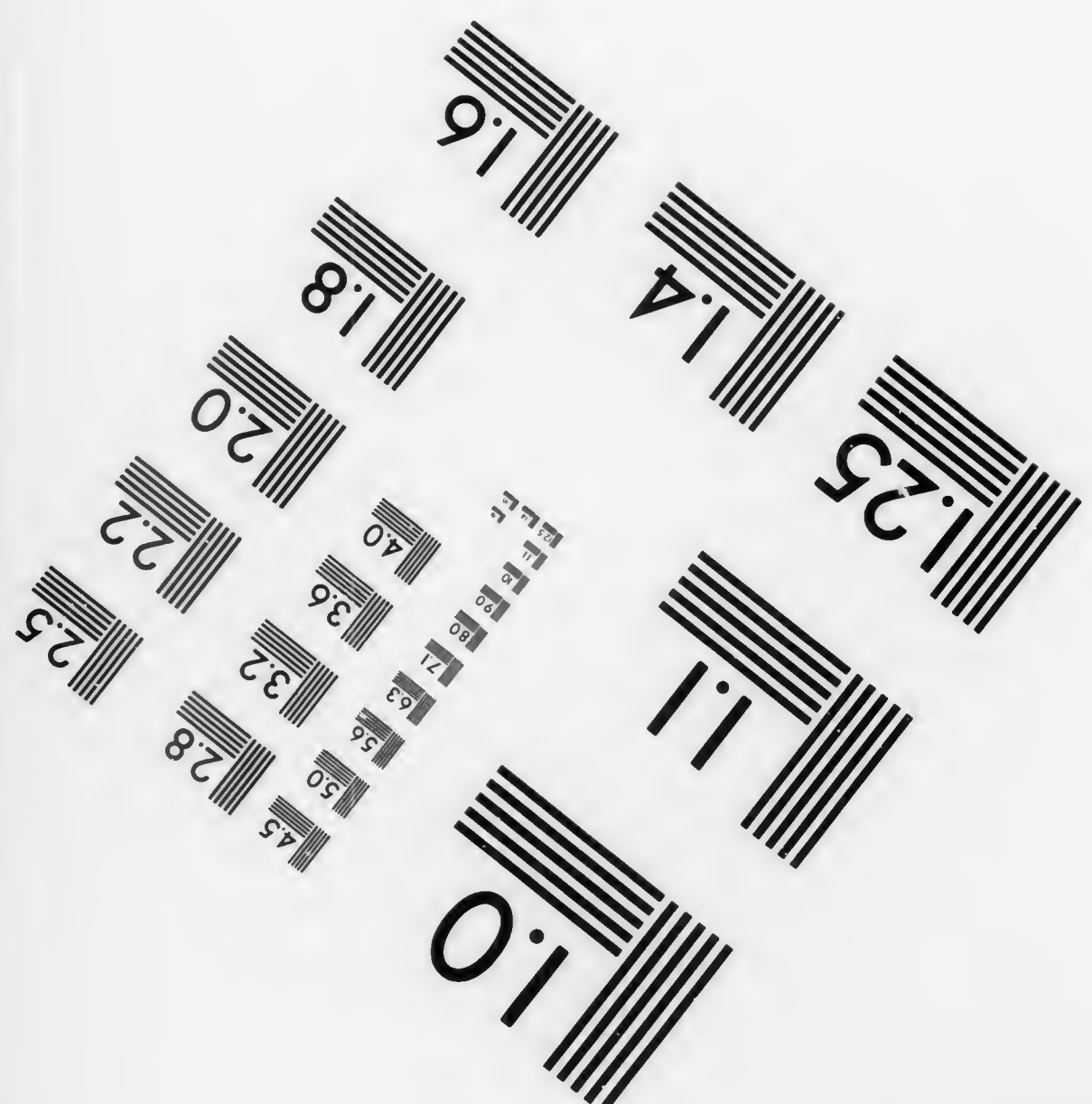
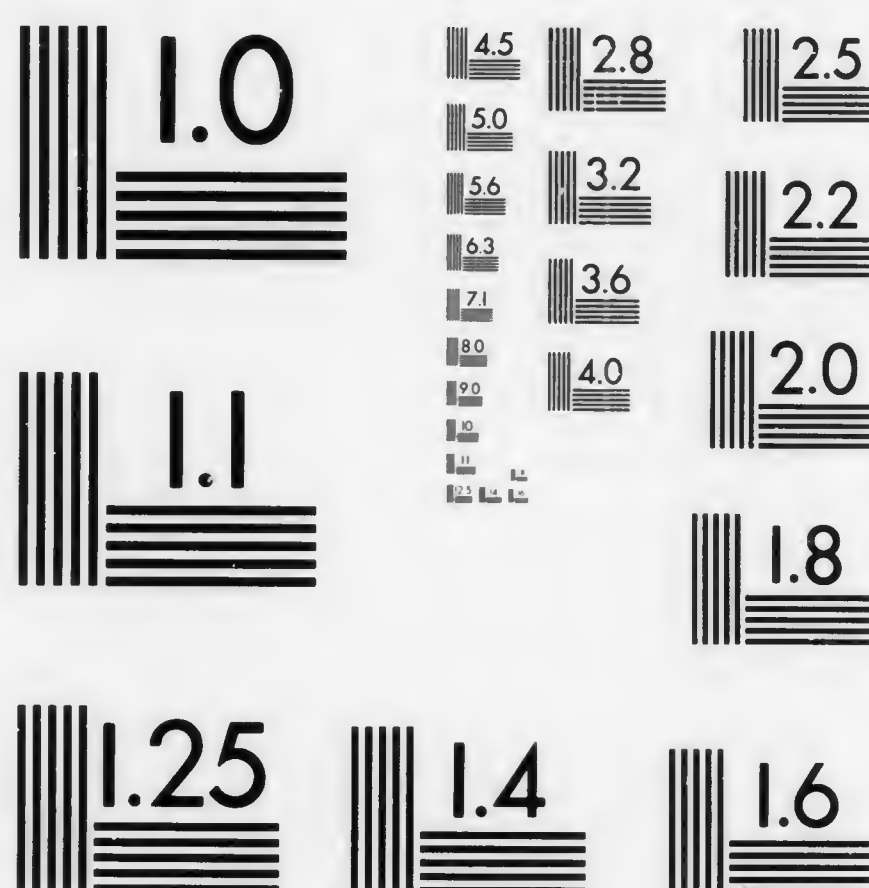
301/587-8202



Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 54

(Richter-Bernburg No. 164)

Author: Moḥammad Mojīr

Title: ʿAino l-ḥayāt

(Richter-Bernburg No. 190)

Author: Anonymous

Title: [Farhang-e adviā]

(Richter-Bernburg No. 201)

Author: Anonymous

Title: [Alfāẓ-e advīā]

(Richter-Bernburg No. 200)

Author: Anonymous

Title: [Farhang-e advīā]

Last three items on interpretation of dreams and astrology, not catalogued in Richter-Bernburg.

125 fols., 215 x 120 mm

Coll. 1117
Ma. 54

under the

80/-

كتاب في الحجة

كتاب في الحجة



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

CUL

BLANK PAGE

2
Handwritten notes and scribbles in the left margin, including a large '2' and various illegible markings.

BLANK PAGE

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a large, dark, irregular stain or mark in the center of the page. The text is arranged in several lines, with some words appearing to be in a different script or dialect. The overall appearance is aged and worn.

BLANK PAGE

طه

که چنانچه نزد من است و سلامتی نفس گفتی کم خوردن با حکمی رسیدم که علم حکمت
از چه روی غایت و حکمت در دل از چه چیزی بد گفتند از کسینا و کم خوردن
و از عباد رسیدیم نافع تر جز در عبادت است که با و سوره گذارد و بعد
گفتند کسینا و کم خوردن و از زنا و پرستیدم که کدام خرقوی تر است و زنا و
گفتند از کسینا و کم خوردن و از عباد رسیدیم که فضل خبر با حکمت حفظ علم
حکمت گفتند کسینا و کم خوردن و از ملوک رسیدیم بهتر غرض کدام و حکمت
حکمت گفتند کسینا و کم خوردن و حکمت خود بسیار کز بسیار خوار می شود
غرض از اینها بسیار خوار می و مهم باید که هر چه که در آن مغرب باشد از آن
دست بردارد گفته اند که هر که بر هر کسند همه عمر بر طبیب نزد و همیشه در
به هر چیز نیز در طبیب از به دار و نزد و بر طبیب تن مهم بر کس
ماند که خوف بر آن سوار است هر طرف که می رود میزدند هر طرف که می رود
می رود و هر چه که می خواهد می کند که آن قدرت ندارد و مهم کارهای دنیوی
و دنیاوی و اولی الامر بر دانت می رسد حلاله می نماید علی الله
و خوف نفس که قارفت بهای پس مهم عاقل حلاله می نماید علی الله
علیه و سلم نفس خوف را در دنیا تعدد میکند و از ماکولات و مشروبات خجالت
باز می دارد و بر هر چیز می کند می داند اگر از آن بگریزید به بیماری
حکمت می کند که رفتار کرد و بدارد و گرفت و بلیخ خوردن مشغول شود
بجای ده بر هر نفس بدست خوار می شود غایت باید که هم خجالت نفس
خوف را از کفاه باز دارد و از هوا و نفس بر هر کسند و داروی ناله

باب سیم و چهارم در سحر و جادوی دکان در دین و دین شریف
زن بدکاره باب سیم و ششم در شناختن روغن که در باد و زخمها
بکار آید باب سیم و ششم در علاج باد و زخم که در سر و پیش باشد
مانند سیم و ششم در علاج خلف اندام و درد باب سیم و ششم در علاج زخم
که بندوی نادر و گوشت باب سیم و ششم در علاج اماران اندام نادر
چشم در علاج و بنبل که بندوی انرا اندک کرده و اوست که بند
باب سیم و ششم در علاج اگونته و سوجی و دفع کلفه و مورچه و بنان
باب سیم و ششم در علاج دیدگی اندام از کراش و شکست و اماران
بجلاوه و مانند ان باب سیم و ششم در علاج باد و عرق النسا که از
بندوی باد و شکست خوانند باب سیم و ششم در علاج قندیلان که بند
سینه و گوشت باب سیم و ششم در علاج کراش و عرق النسا و شکست
نادر و شکست باب سیم و ششم در علاج زخم و دفع سیم و ششم
در علاج زخم و تر و منغ و نوزده و مانند ان باب سیم و ششم
ننگ باب سیم و ششم در علاج خون رفتن از عورت که انرا اندک
بسر خوانند باب سیم و ششم در علاج رحم و فلت و درد باب
سیم و ششم در علاج حمل که رفتن و نوزده و مانند ان باب سیم و ششم
در علاج نهادن حمل و دفع در زده باب سیم و ششم
سیم و ششم در علاج زخم و نوزده و مانند ان باب سیم و ششم
افزونی و نوزده و مانند ان باب سیم و ششم در علاج کوه و شکست
نوزده و مانند ان باب سیم و ششم در علاج فیت و نوزده و مانند ان

در کتب اربعه کتب اول و ثانی و ثالث و رابع

١٠٩٨

وزیادت شدن لذت مشهوره و مانند آن با سیم و نهم در
علاج شناختن کنگه و زینب حوزن سبحان با سیم و نهم در
علاج تنگ و فراخ شدن فرج عورت و بستی شہوت زنان
و کثرت سنوت مرد بستی باب شصت و یک در علاج کوفتگان
حوز و سالی و دفع علقه و اینان با سیم و نهم در موفقت قبول
یعنی سحاب با سیم و نهم در علاج در آمدن زهر که بهر دو یا
پهوی گویند با سیم و نهم در علاج زهر کبابی و عول و خزان
باب شصت و یک در علاج زهر مار گزین با سیم و نهم در علاج زهر
گزدم باب شصت و یک در علاج نوعی شیر و جراحت ناخنها و زهر و گزدم
فشار و فشار و گز و خورس و گز و گز و زهر و گز و گز و گز
باب شصت و یک در علاج کتب کثرت و موفقت آن با سیم و نهم
و نهم در علاج دیو پری باب شصت و یک در علاج زهری و دفع زهری
باب شصت و یک در علاج خضاب و کلب و منافع خراطین باب
شصت و یک در علاج منافع بله سفید و روغن پیل و بهر که سباه باب
شصت و یک در شناختن معونات منفع و حلا و کتب فیه باب
شصت و یک در شناختن ریش خندان با سیم و نهم در عقل ز
و نهم و در و اید و سنگ و سب و بولاد و سحاب باب شصت و یک
شصت در عقل زان که در و اید و در و اید و لعل باب شصت و یک
شصت در شناختن کافور و دانه و زعفران و کبر و کبر و کبر

نوع دیگر بباردین بنهالو بالکره هندی بسیار در روز دسام اندام
 طلا کند و قدر از این پنج سوخته ناس دهد و قدر بویست پنج کس
 بآب بار یک سوخته هر روز خورد و در سر و جمل اندام او ظاهر کند
 بعد از آن گرم شود و بکریم الله تعالی شکو شود و علاج دیگر بباردین
 جز کوش بریان کند و روز متواتر خورد و روغن بادام میام
 در سر بند از دور کوش دهنه آن گاه اند شکو شود و اگر بکوش
 بکوش کوش کوزن خوردن دهد کلی شکو شود و اگر بکوش روز
 زهره کوش سیاه خوردن دهد همین عمل کند علاج در شکم آن
 خردسنگی برنگ بلور و یا بلون آهنان باشد بر شکم بند
 شکو شود و بویست بار کرد و علاج خلل دماغ نه درم خورد بریان
 پاک کند و آن که و باد و آرز نا درم روغن سنبل بریان کند
 بعد نه درم ناسه و نه درم خشی اس بآن آس کند و درم
 چهار درم قند مسکه و بخیل یکی کند حریر سازد بعد نه درم روغن
 سنبل و دیگر یک حبس زعفران اس که باد و درم سنده می آس کند
 و در حریر انداخته اندک اندک با و از دم بالا بخورد و بویست
 علاج دوران سردانه خشی نشی ده درم مغز جوز هندی درم
 دو درم بار یک آس که ناسه ده درم در درم بر سر خوش باشد
 اندازد بوقت خفتن بخورد در سر از آفت دهد و بکشد و مغز
 بنفشه و عصاره کافور و بنفشه و بنفشه که از این اندکی

بدر

خورد چاکو نید یا خون بسیار کشیده با نمک بسیار سرد و فتنه با صفت
 و با صفت باریت بسیار بویست بکشد و راه رفته باشد بعد از آن علت
 بیدار اند بباردین و بیا جیت قیامت درم در چهار بکوش آب
 بکوش نیک کوش بکشد و دو درم روغن سنبل خالص افکند
 بخورد و در دماغ کند ساقین حریر بخت اصلاح دماغ اگر دماغ
 صفت شد باشد و با خلل دماغ بویست و باد و درم لازم باشد و بخت
 صفت کشته باشد این حریر هادی کشته شد است بخورد و صفت باید بکشد
 بباردین و بویست کوش کوش بکشد پاک که کسید شکل وصل می باشد
 پاک کند چنانکه همین بپس باشد الا اس او دور کند بعد ببارد
 شکر داده کا و بیک این بپس بپس را بکشد از دود و دکان بپس بپس
 کا و چهار گرت در نه اندازد و با نشی نرم خوشاند چنانکه بپس
 تمام در خورد و درم صفت عاقل بپس این بپس مذکور را در او اندکی
 کند گاه دارد اگر بخت از کوشی باشد نیم بپس بپس بپس بپس
 کند و بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس
 و حریر سازد بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس
 و بخورد اگر بخت از سردی باشد نیم بپس بپس بپس بپس بپس
 حریر بکشد و اگر در سر بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس
 همین بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس
 بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس بپس

tarikhema.org

tarikhema.org

چوبه اندازد و خورد و صحت یابد و مجرب است باب سیم در علاج خون
 بیش ببارد و کلاه مکر و نه در آن کند بر تارک سر نهاده و بر شانی طلا کند
 و قدیمه مالله در حال نمکونون خون ملانند دیگر یک نیم و جوانی هر
 برابر با آن است که در در تارک سر و شانه طلا کند در حال رعاف
 مالند دیگر اگر از بین آن و خون برود و نه از دست قدری نوا
 بالکر که تر کند در پخته مالله نمکونون دیگر قدری سنگ و کافور
 جو دانه با آب حل کند در بین آن از دانه و خون رفتی مالند
 مجرب است عسله بنفش نیم سینه بکدرم با آب به هم کوفه
 سه روز ناله کشاند در سه روز به شون دیگر از عسله سینه کل دیگر
 ببارد و بگوید و بگوید آب او کشاند به هم برین طریق سه روز ناله
 کشاند به شون نوع دیگر از دانه با آب حل کند بر تارک سر نهاده
 و بر شانی طلا کند در حال خون با کشند نوع دیگر اگر خون
 بیش نه از دست بالوده در هر یک کالسه کند و نادری به بار دانه کلاه
 باید که از گرم و ترش بر هیز کند نوع دیگر به بار کولر نیم خنک
 که در آن کند و قدیمی شکر بر آب باندازد با آب بخورد و مجرب است
 که صحت خون دیگر اگر از بین دارد و علت خون بیش نرود و
 جوش ماللا در دهن شون بر زبان کشد غیا که سیری تر بند
 بکفونه با هر طعمی که خوشی اند خورد در رین در دهن بر هیز
 منبت صحت کلی باید که یک نیم شربت بنهوه در دهن شون

سوم

در دهن شون

بر پا کند و صفت روز بخورد و خون در بدن از بین بکشد و دفع
 دیگر با چوبه بخورد و دانه کسر کند یا بکشد از نه بلیبل که کوه
 ناسی دهد نمکونون و علت بنفش و بوی گرفته دفع کرد
 که موه است با چهارم در عسله در دهن شون و شانی عسله کل
 چشمه دانه کوه شون و سر دهن نیم چشمه و غری عسله در دهن شون
 سر که بند که از انجا بخورد چهارم در دهن شون سینه و بوی کشند
 و نیم درم توغنی که در دهن افکند و با آب جو نیم درم توغنی
 گوشت کند بر روی آنش دارد تا دو صاع یک بران بر سر لعلد
 از او تر بردارد و در چشمه حل کند و چشمه دانه در بدن و اماکن
 در دهن شون دفع شون دیگر اگر چشمه بر آید یا کشد و دیگر و زکدر کشند
 در حال بر آب به بار دانه و آب مله و فطره در کوس کشاند به شون
 دیگر اگر چشمه در دهن شون که در دهن شون شانی در چشمه است
 شانی ترا کشند شانی چشمه کشند اگر چشمه در دهن شون شانی ترا کشند
 کشند و اگر در دهن شون کشند به بار دانه و شانی ترا کشند که عسله از درم
 چشمه مستوی به نیکو نشود ببارد کوه شون دانه کشند و خون به گرم او در چشم
 بر کشند به شون نوع دیگر عسله شانی شانی شانی شانی شانی شانی
 در دهن شون به شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی
 به شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی
 به شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی شانی

نکند به وقت روضی در گوش نشاند از دور این کار است
 و اگر گوش عورت و سر که یکس اندکی بیاید و در گوش
 در گوش رود و آن که در گوش افتاد باشد زبان ندارد و علقه
 گوش روضی نمازه فرست و روضی سق و علقه دیگر که در
 خون گوش اگر گوش آواز میکند و باز گوش خون میرود آب
 باز در گوش چند قطره بچکاند در حال آواز که گوش و خون روضی
 مانند و اگر از گوش خون رود آن نیز در حال نیکو شود و صحت
 کلی باید محریست علقه گرم گوش افتاد باشد شریع برک
 شفا شود در گوش بچکاند در حال گرم را بکشد دیگر که گوش
 که از تیری و باد باشد مقدار عسل و دیگر در شیر عورت بمال
 که و شیر گرم که علقه قطره در گوش بچکاند چند روز هم چنین کند
 نیکو شود دیگر خنکی و گرم گوش لوده باریک آن که هر روز
 باره در گوش اندازد و بچکاند و گرم و کند که گوش برود و دیگر که گوش
 بار و خوب جوان در یک سر او آتش زند تا بوزد و سردم
 در گوش خلاصند و در آن در گوش رود و گرمی گوش بچکاند
 نیکو شود بر بانه که گوشت در گوش بچکاند گرمی گوش برود
 خوب است دیگر آمانی بگوش که از راه پند وی گنمبول گویند
 این دعا بنویسد صحت یابد و اگر در وسط آغاس باشد هر
 طرف بنویسد که بکطرف در دانه باشد بر دو جانب بنویسد

و اگر نه دوم جانب باغاسی که در مجرب دعا و نیت و اگر گوش
 بلد و می خلت ظلت روضی سامک محو علقه ریم
 بچی استغنیها و الله اعلم با ششم در علقه در دندان
 و خون آدن از و در دندان و حوزة دندان و رنگ دندان
 که در دندان علقه در دندان شیره برک کنوایی و کافور صند
 در دندان محلول بکر و در دندان نند نیکو شود نیکو بکر اگر زرد
 خوب خشک است که در دندان بد هر نیکو شود نیکو بکر
 ببار و پوست درخت بری با بر دندان بر دندان بماند نیکو
 شود دیگر این دعا و بچکاند علقه بار و در دندان آن که در
 دندان بماند بد هر نیکو شود دعا شربت ایها الفرس الموقر
 انت فی الغم محبوبی اکن باذن الله الملك القدوس بعلی
 نند و مستغنی و نفوس نفوس دیگر حسدن و خون آدن دندان
 ببار که ببار و سر که کینه آب گرم بچکاند اگر یکسر باشد چهار دم
 پوست ببار و نار خشک سوخته و دو درم شربت لمانی یعنی بکری
 سوخته در وی کند و دندان مرغ که کند حسدن دندان و خون
 آدن از بیج دندان نیکو شود دیگر خون دندان زیره سبزه
 مقداری دانه درم بر دندان طفل و آدمی بزرگ با آب بماند
 هر روز بخورد صحت یابد دیگر تخم و کل بوسه بخاند و زرد دندان
 بکشد و دندان بیج زاکه باشد نیکو شود محریست و دیگر گرم

کرم دندان بگردید کنار جگر در روز یکبار درم با سکر زری بکند
 بخورد و نکول کرم ببرد و در دفع کرم دیگر پنج غصه بزدنی
 که می گویند بزدن دندان بپزند یا بدگر می گویند بپزند و در دفع کرم
 دیگر سمعوله بنویسد و بر هر طرف او گردید دفع کرم دیگر
 بالای خنجر حروف نوریت را بنویسد بیک میخ برود که هر دو روز
 کشد لا تندی دیگر این اسم را بر نان بنویسد و نان را
 در زیر دندان بندد و در برو دسم است بهما از ناه هم خنجر
 دهن و جسد دندان ببارد و بر پهلوی یعنی امله و بیلله و بیلله
 بکوشاند و چهار چند او روغن تلخ بپاشد باز چندان بکوشاند
 که همان روغن باشد بدان روغن مفضل کنند ساعتی در دهن بگذارد
 بخنجر دهن و جسد دندان و بپوشد و در آنوقت و بوی شراب هم
 برود و دیگر جوهر بوی باغی با بغل و کل بنویسد کول و در حین
 جاوزی و کشته هر یکی را بر آب بپزد و غلوطه بندد از آن
 یک غلوطه در دهن کند بوی کند از دهن او دفع کرم از بزرگ
 سوختنک بپارد و چون روغن کشد و سرکه هندی که از برنج خازند
 بزرگرم طلا کند یا فایده دیگر عسل است دندان بر هم زنند
 گوشت بخیاب یک یا بزرگ ماده کاو بساید و بر دندان بمالد و نکول
 شوق عسل سرخ رنگ کند دندان بپازو او چنان بپزد درم بپزد
 بزرگ بپزد درم و بر آید اهن چهار درم اگر فانه و نیم درم

سنگ زاک ربع درم بر یکی و ابار یک آن که کاهد دارد چغندر
 خنجر که دندان را رنگ کند اول دندان را با شکر و ما جوهر
 یک یک درم پاک کند بعد این دوا را با مال و با لاد او برک
 قبول بخورد و دندان بغل شوق نو عسل رنگ کردن دندان بپزد
 بپارد امله یک بپزد و بر آید اهن یک بپزد و بیلله دو تا
 مازون رنگ یک نیم بر چهار یکی که باغ شوق بپزد و بیلله
 بپزد تا آنکه کرم شوق و ناسپال خنجر یک بپزد و مالک بپزد
 نیم بپزد و دو جدا آب بپزد این را بر حوب کرم که خورد
 در اول دندان حوب ترش کند اول سه چهار بار این را
 بپزد و بعد چهار پنج بار از آن بپزد و حوب سیاه شوق حوب
 عسل دندان بزرگ شود باشد یا سخت در یک یکی کشته باشد و با
 بچه دندان معف شود باشد بسیاری سوخته و مازون خام و
 بزرگاله سفال قناع با یک بپزد با آب و با خنجر بدندان
 بپزد و بپزد چند بار هم خنجر کند دندان حاف شوق بپزد
 حکم کرم حوب کرم شوق است با عسل در عسل خنجر دهن از
 حوز و لطفه طبع و دفع خنجر و عسل کبلا و بوی دهن
 و بوی بغل عسل خنجر دهن اطفال و غیر آن که بپزد و بی نواوه
 گوشت ترش باغ و بزرگ بپارد و درم با آب بپزد

پیش از طعام خوردن سه لقمه چنانکه بالا گفته است بخورد و بعد از طعام دیگر بکار
 نبرد غلغله باد و دفع نمود چندان بگوید که کلافه شود و خوب است که در وقت
 راندن شکم و سنگ نه زرد و به اسمال قرض اسمال و تاراج و بیان بلند و تکیه و باد
 غلغله دفع براندن شکم بخورد و اجود که بشود و کپور را جوین گویند و بیلید
 نه در بر و جدا جدا کنند بعد از آن هر دو یکی کنند و در آن مقدار که یک لقمه است
 به روز نماز بخورد و با آب فروبرد اسمال غرضه که زرد شود و در وقت حاجت بآید
 و در اندام دست برود و طعام هم نم خورد و در سنگی بکشد و قوت زیاده
 و منفعت بسیار دهد و در کام رس سخت سنگ نیز و زمان طلق کشش به درم و کوا
 یک درم و سه که نیم درم و بیلید دراز و بیلید کرد و سنگ هر سه یکان درم و یک
 کرده باشد به هم بیاورد و در دو ماشه خورد و سنگ از و سرفه شود و خوب است
 علیه اسمال که بلغم و صواب را اند و معده را قوی کرد و انداختن قلعی اطلاق دارد
 بیلید زرد و بیلید زنگنه در دو برابر بیاورد و دفع دیکوید و به نیز نگاه دارد و
 چاشت هر روز نماز بخورد و این سه لقمه است برآید و در آب شکر بیاورد و شکر
 و سه روز بخورد و هر روز بخین کنند تا چاشت پنج خورد و شکم دو سه است برآید
 اگر خواهد که بالیت سرت بیاید و یا آب سرد بخورد و یا بکشد یا خسته یا خوار
 دیگر بیلید سه درم گرم کند با سه درم قندیم خورد و در وقت آن آب گرم
 یا سه درم نمک سیاه خورد و طعام کم خورد شکم پاک کرد و خلط افتد خوب
 علیه قرض اسمال صحن درخت کیکو و یک سه درم خشک کند و بیلید در آب
 کندم اندازد و زمان زرد و غلغله شود و خوب است که در میان آن شام بخورد

نورانی

نورانی

اندازد و بیاض مد قرض نمود و خوب است علیه اسمال غلغله و کوفه
 در ماه دو بار بخورد و عسل نشود و بعد از آن سه درم زنجبیل برود و بخورد
 و طعام خورد و چنانکه است و کمال صاف نشود و در وقت منفعت بسیار است و خوب
 در تابستان اما در حد اعتدال و یا اگر کثرت در حد اعتدال و یا در حد اعتدال و یا در حد اعتدال
 و عسل بخورد و در حد اعتدال و یا اگر کثرت در حد اعتدال و یا در حد اعتدال و یا در حد اعتدال
 درم شنبه خالص چهار کان درم و زرد کرده جدا جدا در دو کان کند و آب
 گرم اندازد و در وقت کماله شربت را بخورد و در میان زمان قرض بلغم و تکیه
 سه درم و یک و نیم از این آن شربت و چون خواهد که بالیت سرت برآید
 و در دست و پاکی بار برود و شنبه دیکه اگر خواهد که تکیه است و کماله شربت
 سه درم تخم را و را با آب گرم کند و یک لقمه بخورد و دیکه یکبار و یا دو بار
 همین سه درم را و شنبه دیکه یکبار و درون آب گرم اندازد و مال و کام بیاورد
 و در وقت آب صاف او یک کان بیاورد و کماله شربت بیاورد و در وقت آب صاف او یک کان
 که کذب است و یا شربت از درم در صفت مزه ده و علیه انبلیت و تکیه
 و بلغم و صدف آن که تکیه بیاورد و شنبه دیکه آن صفت مزه ده و اگر کثرت
 به اندک از بلغم است و اگر کثرت است به اندک از خونسد الکلیه بود و در اندک از خلط
 و اگر اندام لطیف خورد با دو بلغم و خلط را بیاورد و در دهان بیاورد و اگر با دو
 و بلغم هر سه بار شود و سیاحت که در دو جلد علیه قرض است و علیه انبلیت
 و در وقت که در صحن است و صلی تکیه بخورد و درم و نیم کن سرد و درم و
 پنج یا نه درم جلد را کلاه سازد و بیلید درم شنبه درم شنبه درم شنبه درم شنبه
 سه درم دیکه علیه انبلیت که بیلید و صلی بخورد و در وقت کوفه و کوفه و کوفه و کوفه

بلغمی

فسل

خوردن قدر شده خالص چار کنند نه حجت بر میو و ریحان برود و دیگر بسیار
 ایک کوبند و با چهل ساله یا یک کس کند با جامه بار یک به سوزن یکان درم
 بسنگ آید و یک درم شکر کوی با بد او سیاه نگاه خورد بر میوه برود ادویه
 بر میو درت بست او را سکان بر میوه مرغ خام با پیل کدو یک سنگ خورد و از
 ترنج بر میوه کند و گوشت خورد و با عورت صحبت نکند آرد بر میو بیخ حبش درم
 و یک درم زنج بکورد که از استر کوبند با یک سیر شیره ماد کار خام خوردن دیر
 نیکو خورد و بفرمان حذر است علی به بر میو که از باد و تکی باشد بسیار دینیک کله
 و در او نه کلنی انداخته در دیگر آن بند و زیر او آتش دهد و از چوب و سینه
 باشد آن زمان که گشته شود و بعد آن بیارد تخم کالیس مع پوست و مغز را با باد
 و مایه کند و به سوزن کوبد و با رو مایه کند و به سوزن کوبد و به سوزن کوبد
 چهار حصه این مایه لکاش و تخم کبیر بپزند از دو برابر این بر سر او و به سوزن کوبد
 تر بپزند از دو برابر و زینم بپزند و وقت بهار خورد آرد بر میو یعنی درم و سوزن
 علی به دفع بر میو بسیار در در جو به اس کرده و بیخ بکند ام و آب که تر یک
 سوزن و از آن که تر باشد انداخته در چهار سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 پس از در جو به سوزن کوبد در آن مایه از خورد تا آن زمان که نیکو خورد و سوزن
 بر میو را دفع کند باید که اسیر سوزن و گوشت مایه کا و اهر از کبیر و سوزن
 و گوشت بپزند و در تخم کبیر خورد و از تخم کبیر سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 بر میو بسیار در تخم کبیر و سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 نوزد یک درم جسد کلوی با سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 بکشد و بر و غن کا و آینه خورد و بر میو که با سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد

علیه دفع بر میو و زدن دو اهلوان است سبب در آب تر کرده نگاه دارد و بسیار
 یک اهلوان به سر انداخته استاده بنوشد تا سه روز بخورد دفع بود دفع بر میو و سوزن
 وقت صبح که آفتاب نه بماند باشد و هفت نالینست و دو یک نیم برک صاف مالیده و زدن
 هر در در سه روز بر میو دفع بود حواله حواله حواله حواله حواله حواله حواله حواله
 دفع از در میو بسیار در حواله حواله حواله حواله حواله حواله حواله حواله حواله
 صبح مقدار یکبار و از آن آب در یکبار و سیر کا و همراه کرده خورد تا هفت روز که صبح
 بر میو کوبند باید دفع بود علی به بر میو بسیار در تخم کبیر و سوزن کوبد که سوزن کوبد
 انداخته سبب باشد صبح خورد بر میو دفع بود علی به بر میو بسیار در تخم کبیر و سوزن کوبد
 سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 خون برودنه است بسیار در تخم کبیر و سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 بخورد و خورد از موده است علی به بر میو بسیار در تخم کبیر و سوزن کوبد
 و با کمان بید و سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 از آن یک لکان درم در چهار سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 سبب حجت بار کند و حواله حواله حواله حواله حواله حواله حواله حواله حواله
 آب نیکو با لکاش و سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 کافور یکبار خوردن دهد به سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 ذکر کند و سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 کسب و سود و سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد
 خوردن دهد سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد که سوزن کوبد

د	ا	ر	ز	ح	د	ر
ا	ر	ز	ح	ص	و	ر
د	ا	ر	ز	ح	و	ر

در یک ساله که عقیقه نماز کند
 فرزندش تا نیم بله که از او ۵۰ بگویند
 یک تخم اردو یک درم جوانی جوهر
 سی که در هر روز شارسه روز بخورد

همه در یک مجلس با از کرم و جز آن فرود شدند بعد از این علی بن کعبه کشته شد و سرش را
بیار و بقیه اسیران کافه برابر سر براده گاو بیامیزد و تنه کلنگ را حین کثورت از حصص
بیرون آید در فرج درون نیم طلا کند نزدیک شهر رود در حال حمل کند علی بن دیکراده
خاکوش بیارد و اراضی کند بآب پیروز عورت عقیقه را بگویند بخوراند و بالون هر نزدیک
کند در حال حمل قرار گیرد دیگر عبدالله بن عباس حاضر الله گفت ولادت فرزند عورت
دشوار شود باید که این دعا بر طاس بنویسد و او را بسوزد و در آنجا رود و دعا خواند

این است بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله لا اله الا الله اعلم انكم سجدتم لربكم سبعين سجدة
 الحمد لله رب العالمين كانتم يوم يومنا لم يلبثوا الا عشرين او ثمانين كانتم يوم يومنا لم
 يلبثوا الا سبعين من هذا مبلغ فهل سلك الله القوم الف سكون تقويد در زده لکه
 تجمل وضع حمل شود این اسم را بنویسید در میان نمانده خان در این جهت میزند
 بمرد بستی خلص باید تقوید زود یک بید و اگر نه مشکل افتد و زبان دارد این است
 طسقا تو غدی که زید را در زده باشد کلامش بنویسید بر پیش نهاد او بنده و حال
 فرزند آرد و هرگز زنده آورده باشد زود یک بید این است الشاکول والکول
 لاحول واللاقه الاله العظم بعد از آنکه عورت زود و از آنکه عظم بیارد
 سیاب با آن که بوی کافرا باشد نیزین گویند و رنگ سوختی که با این عمل میزنند یکی
 کندین بد و کروی و زود و بعد از آنکه عورت را بد و تا بخود از آنزال نشود و علی دیگر

17

کاشیکه را از بیج بر کند و از میان باره کند از میان این کرم نیر و کرم کیدان اگر از
سنگی نیش به ناکند یا بسیدر چون به باله برابر شنبول عورت را بدید یا بخور از خود خور
بر که نزال کند نو عدد یک را زدم بسیار در تخم میده و کینه با آب بسید و بر زخم
کرم مال در حال صحت یا بد نهر فرو داید نو عدد یک را آب در کفچه بخواند بد کرم
زده را بخوراند و اگر کرم زده حاضر نباشد انگش را که خبر آورده یا نذر بخوراند کرم
ساکزیده بهمانجا صحت یا بد فرموده فرو داید است هفت و هشت و نهم را ناله
این پنج کبابی اینتر ساجی یا نو عدد یک را کرم زیده چهار دهر بخواند صحت یا بد
اوم می سازد و باها نو عدد یک را کرم زیده زهر کرم فرو داید این است
عقرب عقربان یا ذنبوه ذنبان فاذا سلک النار اخرج باذن الهی نو عدد یک
یا بیس کرم بخواند در حال فرو داید یا عقربو یا عقربا یا لیک دنیا م نارا
نتر ای نو عدد یک را در آب و قدر رنگی را کند و با حق کینه نذر چهار
قل و آج اگر کس بخواند و بجای بیس کرم زده صحت کند و قدر زهر بخوراند نوما
خدا عز و جل صحت یا بد یا است و چهارم در شاختن بنفشه و در یافتن

آنکه حد و شغل است در وجود آدمی که ظاهر و باطن و از اخلاص و طهارت و سعادته و کمال
و خاصیت آن که در وجود آدمی است و از اجزای مختلف که با یکدیگر عداوت دارند
در یکجا ترکیب یافته اند هر کدام که از قاعده کلیه بی و زن کنند در وجود آدمی است
و از جهت هر یک که با هم که قاعده حاکم بر همه و از هر یک که با هم
و دست و پا شکستن و با هم هر کفنی و عزا رفتن و دویدن و بر بلند رفتن و
خود آمدن و زخم انداختن و زور کردن و دست نهادن و زور کردن و کرا کردن
که از آدمی در وجود آدمی است و با هم در وجود آدمی است و با هم در وجود آدمی است
بسط و ضم و تفرق و اجتماع و با هم در وجود آدمی است و با هم در وجود آدمی است

وین کا ویر

[illegible][illegible]

چوب کندن در جنس کهنه را

در سکنه موم که آنرا بر روی بلیته شمع بزد و در بعضی مردمان این
 بیاد و جراتش بکنیم سیر و در دیکر ببرد و چون در وقت صاف بستاند
 نگاه دارد و نیم سیر از چوبه بار یک آس کند و جامه بزد اول در چوب
 در و روغن مذکور اندازد و زمانی باشد نرم بخت نه بیکدست کند و
 بعد غیر یکسیر آن کرده جدا نگاه دارد آن در روی اندازد و از بار دیگر
 طاسی آتش نرم بخت نذر و بیکسیر بجا نهد تا بیکدست شود که در آنرا بر سنگ
 سلاطین ماسته نادیری بگوید و قرص سازد و نگاه دارد و در وقت
 شمع کند و خواه جامه موم کند یا کبره آید یا بخت در عمل ساختن بکند
 در سنج صوف و کبریت زرد و هر یک ده درم سنگ سیاه پاک ده
 مثله بار یک یکی آنسی که در درخت شسته کل حکمت کند و در این شسته
 کل کند و مهر استوار کند چون خشک کند بکشاید و زنی آتش بیرون آرد
 تمام سگرف روی شود با سبب شسته در علاج باد صرع و همچنان
 علاج باد صرع بچ که در تلخ دارد و زبانه نوید و هر روز یک شسته نگاه دارند
 با آب شبانه مرغ سبزی بسیار خوردن و هر دو بالا و آن قدری شیر خوردن
 و هر تا نیمی دهن دهن را بر دیکفته مدام بچورد و دفع شود و دیگر تخم
 ز قویان با آب بهم سوده بخورد و هیچ تخم نابون صیایا بهم آس که به ناسی
 ستانده شود دیگر سینه کوفتی که آنرا بیداری گوازان بکاف و درم با سبب
 بسیار بخورد تا نگاه که خشمها عظیم سرش شود و بیکدست دارد باد صرع و کلانی
 شود سی ساله باد صرع ازین دار رفته است دیگر سینه آس بار بیکدست
 بکجان بیدار و زنده بخورد و صحت یابد و بخت بیکدست بخورد و در وقت
 انجیر هر دو را خشک کند و با شنبه ببری بند و در وقت آتش باد صرع آن

بری آب بسیار و زهر دو سوراخ بینی ناسی و هر که هزار سوراخ فرود
 افتد از صرع صحت یابد دیگر از علقه قران هر که و سوله و اللیل بخورد و سوله
 و بر مصحح بعد در باعث بیکدست شود با سبب شسته در علاج باد انواع و در
 اندامها آن حدود از یاد از خوردن شنبه با آتش و بی نان خورشید صرب
 و خورشید صرب و خوردن تلخ و زیت یعنی کسای و طعام خوردن غیر وقت
 و ترتیب از امساک کوبل و غایط و افراط در جامه و از خشک کردن بسیار
 و انداختن زدن شامه کشتی و دشتی شامه با صرب کردن اندامها و خطه کوفتی
 بر روغن با آب شیر گرم ریختن آب کوشش خوردن و خون کم کردن و در شنبه کوفتی
 علاج باد صرع اندام بسیار و هر که سبزی با آب بسیار و مقدار صفت درم
 کوفتی در واقع کافان سکوره هر روز بخورد و در شسته با صفت با صفت با صفت
 که از سردی و در سردی و آلتی و معده دفع شود و دیگر دفع باد که بخت کند
 در دیکت شملت بعد شیر کوبید چون نه ویم در شیر تر کند و در آنجا که
 باشد صفت روز بس کند هر روز رختی شملت از شیر بیرون آرد و بیکدست
 و غیر یکی کند بخورد و هم بری سوله صفت روز بخورد و صحت یابد و بخت
 سی ایم در علاج رکت نیت اگر چنان و بیکدست بکشد باشد بعد از خوردن کوفتی
 و این علت ازین خصال غیر از تخم خوردن بسیار سبب فقر و تلف شدن
 مان و غلبه خون از خشم بسیار و حرکت و در کرم ماد و از غذا نماند
 شیر و ماهی و زیادت خوردن و غیره که سردی و سردی و ماهی و ماهی و ماهی
 اسباب تلخ زیادت کرد و غلبه آید علامت و بی آلت که خون از بینی
 رود و در دهن نیز خون اندازد از زخم و کوفتی و خون بر دوش که در علاج
 از بالا و خون افتادن که در دهن زخم کوفتی و کوفتی و کوفتی و کوفتی و کوفتی

این دوا را که است اسحق که داد و اندر علی بر یک باغ بیازد و در چهار ساله را که
 یک لب نه یکد نیم نه انداخته و سر کند خورد و رکت است دفع شود عذاب پنج تنی و تنگ
 باشد که تنگ خورد و سر گشته باشد رکت است دفع شود علی رکت است بطل شده
 باشد و کل داد و هفت روز به از تنگ بیار و رکت و کشت کا و با هر روز کند بیار و
 پنج ابر چینه و پنج کنه که بر یک و سه ساله باشد لیکن درم این هر دو پنج لب نه و پنج
 سلو نه به خورد این هر دو پنج لب نه و با نیم سلو نه است در تنگ که با هر دو حله
 کند که باید بعد خوردن نان کند باره خورد و با استغفار یا نیای سه هفته خورد هفت اول
 نان خوش کند و در تنگ هفت دوم هر چه بداند که خارش کند بار از بسبب
 کا و آله کند خورد هفت سیوم برنج خورد و از کوسه از آن خشک و آبی بریزد
 و از بادکنی و از ترش و از سبب است بهر کند تا آله که با دفع شود و بر یک
 از هم بکار این زحمت که خارش بسیار باشد و اندام حاکم آید بسیار دفعند و با لید
 و بقا پس دو کان انگشت با ن شکل تنگ کند و قدر سیاه دانه در دهته و غلوه
 کند آنقدر که در دست در صلیق تواند زد و است و استغفار غلوه هر روز نشی و هفت غلوه
 روز کند و روز کند بهر در اول روز استغفار زرد خورده و در دوم روز در اول
 افتاد و در سیوم روز خون خواهد افتاد و چنان که با نه جسته تا آله که با دفع
 شود در مدت دوازده روز در آن خوش کند که هر روز یک خورد و بهر خوب است
 و یک علی رکت است بهر که با باشد خورد و آینه بهر روز چهار روز درم و یک علی
 سیاه اگر که ده با جسد که یک کند خورد و باغ آید و یک علی رکت است بهر که با باشد
 و اگر یکد آنک هر چه جویند با یک علی آید بهر که با باشد بهر که با باشد و اگر که با باشد
 از با لید است و خورد و بعد طقت زحمت دفع شود و یک علی رکت است بهر که با باشد
 دیده کند تا هر که با لید است و با نیم بر آب کوشند یک تنگ لب نه

لکله اهر از مقدار درم تنگ خورد و یک هفته دفع شود و یک تنگ که با لید است
 آید بهر که با لید است و یک تنگ که با لید است و یک تنگ که با لید است
 کند در تنگ که با لید است و یک تنگ که با لید است و یک تنگ که با لید است
 بهر آن آب اندام بنویسد و یک تنگ که با لید است و یک تنگ که با لید است
 و حفظ و روز چوب و از غنیمت سوسه چهار یکی کند بوزن یک با سوزن یک با سوزن
 شازده درم خورد و باغ آید و با لید است و یک علی رکت است بهر که با باشد
 بهر که با لید است و یک تنگ که با لید است و یک تنگ که با لید است
 کرده خورد و راه بیار رفته در حال آب خورده و با از درخت افتاده و در آن
 کسته و با بول و با غلط لبه لکله اهر از و طعام گاه و سیاه خورد و در آن
 بسیار خورد و با لید است بهر که با لید است و یک تنگ که با لید است
 بهر که با لید است و یک تنگ که با لید است و یک تنگ که با لید است
 و آنکه از کمر استغفار اندازد و آغاز دق اول این است که سر و آغاز شود و تنم
 باشد و بهر که با لید است و یک تنگ که با لید است و یک تنگ که با لید است
 کشت کو سینه چرخه آینه از کوسه باز داده که لاغر باشد و او را بهر علی
 باشد و او را بهر نیم میس بهر که با لید است و یک تنگ که با لید است
 آب کوشند با لید است و یک تنگ که با لید است و یک تنگ که با لید است
 خالص در میان آب اندازد و با زود در یک کند بر آتش تا نه زرد برده
 بهر که با لید است و یک تنگ که با لید است و یک تنگ که با لید است
 زبان نه را که بر یک خوانند و این دار و با از لکسته از هر یک درم
 و یک علی رکت است بهر که با لید است و یک تنگ که با لید است
 زرد و دار و با سوزن یک با سوزن یک با سوزن یک با سوزن یک با سوزن

[illegible]

همی کند بکار و در کس که ز چوب درون باز اندازد و در کس که در طایفه
 بعد از این که در آرد و آب هم کل صندل نیز در کلمه بکار چند است چنان کند
 دفعه دوم در کس که در چوب درون باز اندازد و در کس که در طایفه
 نیک در جامه ببرد و در شیشم یکی سه هفته کرد و نوریز و با چهل قدم در طایفه
 لاکس سبک و بفلک و سرطان و شکر کرد و در این دعا بنویسد دفعه کرد و دعا
 این است یا منسوبت فی سبب من یوت میت یحیی عاقل الذی للموت و کبر علیک سلطان
 بهدی چه چه که نیکو سر بر سر کور خاها باشد اول در چشم نهد تا خون مسلو
 بیرون آید بعد از آن نیم بند و انگاه کهنه باریک بآب هم بید و در غلغله در
 کند شیر کم ببرد و چند است باین کند زانم آید و نیکو شود اول در طایفه درون این دارو
 سخت خواهد گرفت و بعد هم خواهد آورد و گوشت بر دار خواهد خورد و دیگر گوشت
 تازه بیرون خواهد آمد و زانم خواهد شد دیگر انسون آگاسایت و لعلک و جران
 لیسان را بپزد و تنبلیه گویند انسون ای است ماهر و ارجای با جایی ای
 کاتنبیل جای این انسون بخواند لیسان خود را حکم کرد و شتر دیگر چون است لیسان
 بویک شیله دوی کای بای هو نیکو فله یا جو جیو ارجای بکای طور که در حق گوشت
 سنده است طریقتان خود بخواند از این دارو و نام در چوب و دیگر دارو چند در
 کند در دست ببرد و اگر راحت در چوب ببرد معایت الی شفا یابد اگر راحت نشیند
 در لیسان راست باشد چوب می کشد و بام آن طریقه بکشد دفعه کرد و اگر در لیسان
 این نام لیسان بکشد دفعه کرد و اگر لیسان در میان باشد دیگر انسون
 و اما سر کوش که کفیل گویند و او کون و نیکو است و در این دارو و نام در چوب و دیگر
 دفعه کرد و این است که بکشد و در این دارو و نام در چوب و دیگر
 کوده او که نیکو است که کال جابیه اینی نام طریقت و نام لیسان است که بکشد و در این دارو

در وی سکت جوتهاده هوسس بر کان کور که رسیده هادنا سونا را پس
 بی بس که در این انسون بریده و تنبیل او کشته و کنگه طایفه سوز بجاوی سوزانی
 و در شتر طایفه طایفه علاج لعلک بکار گوید کرم چند روز و بخت شود بیکه شود در دست
 باب مصلی میوم در علاج و حیدر که اندام از کرفش و در اندام بید آید و در شتر
 که انگ درم بستانند برود زیر نهال حبسته بپزد و نوید و بیکه فرود آید و در شتر
 را هم سوز بکار برود و آن پنج را بستانند و آن دایک را صدقه دهد و بیکه در شتر
 علاج و صاحب رحمت را اساده کند و از تارک سر و نرا انگشت بای در آن لیسان
 عمل هفت روز کند نماید بستانند و آن پنج هر روز کند و بیدان لیسان بند و در کوی
 صاحب رحمت بکلی دفع کرد و این کشتی از گردن دو در کند بعد از آن که صحت یافته
 باشد و در کند خمر است دیگر بیار و پنج حبه بزرگ و پنج لکمه مستای باب
 ستر بر پنج هم آسی کند بخورد تا انگاه دفع کرد و غذایان خود سازد از خشک
 کوبایی و از زرد بادکنی و میا لغها بر بیز کند علاج دگر و حیدر که بیکه بیکه
 بزرگ در اندام بید شود برود در حنف سهوه شاهی بزرگ از دلیس کند
 شیر که از وظاهر شود و زانم فله بکشد و نیکو شود در چوب تنی بهلا و ده
 اگر بهلا و ده در اندام بر آید بیار و برده بآب بساید و طلا کند به شود علاج
 علاج انار سلج و اگر بهلا و ده بخورد که هیچ منفرت نشود بهلا و ده درست در دانی
 با کجید سیاه بخاید فرود بر دبر بی نوع انذر که خواهد خورد و هیچ منفرت نکند و دیگر
 انسون خوردن بلا در خام و بخت بخورد که بر دست کیم باشد منفرت ببار بکشد
 و در چوب و در چوب برود و شتر که لیسان انسون اینست شفتو ترشی شفا
 حنف شتی ناشی انسون بخورد و منفرت ببار بکشد و بید و بخورد بزی چون
 در شتر که انسون اینست جنس هوسس هوسس هوسس هوسس هوسس هوسس هوسس هوسس

[illegible]

۴۴
 ۸۷
 بسیار تازه در اندام آدمی کلاه زدن و خون آمدن در نوختن مال در حال در دیار
 و زرد و به شود و کسر روغن کنجد دست کش لبان و باد و خیم برسد
 به بود و بولبت و کسر اگر بسوختن آتش و ریش افتاده باشد و روغن بستر
 در لباید تا یک جرم شود و در ریش طلا کنند هم بود و کسر اگر از نوختن
 هم افتاده شخ سنگین تر بر آردن بند و دفع شود خوب است و کسر دانه
 ریش یا رختا به ریا آب بید و کبر سوده یا رکن و بر نوختن طلا کنند نیکو بود
 نیفتد اگر در کرم کند و برین دانه کنند و نود و یاد دانه نیاند و کسر اگر
 کوخته باشد سپید نده بسیار دینیم بلیله کله یا آب بید و این طلا کنند رنگ
 باز آید و به رخت کسر اگر از آتش سخته نشود خنک شود و به جگر بید آتش کار
 بجل و هشتم در علیه زخم تیره و متع و نینزه و مانند آن علاج جراحت
 اگر کسی است تازه که همان زمان افتاده باشد بر جراحه رنی که خون آید بلیته
 بلیته خوب است و کسر جابه بعضی کوز و خاکستر آتش که اندازد زرد
 بکشد و کسر افسون خوب است این افسون بر شکر فرود آید یا بر خاکستر بخت
 بر بد و به رخت اندازد زرد و نیکو شود و در روخت نکند خوب است افسون
 است اوام بلیتن نوای جوان به بود و کسر اگر در شکم خون مانده باشد
 یا از جنس بر روز بیکه در کوزه حوزد آب بنده بستاند و بکشد هم جو کبار
 آن اندام دوزدن و به هفت روز بخت کند خون بر آید و صحت یابد خوب است
 سر خنده را به رخت که بنزد نیکو شود و در نکند اگر در خیم دهی سبب باشد نیکو
 بر یک دهی سبب دیرینه باشد سر و زنده نیکو بود و کسر بخت و بر یک دهی سبب
 زخم که با آب لباید و طلا کنند زرد نیکو شود و اگر خوراک این رخت را میعان کند
 به رخت نینزه حاکم بگذارد زرد و دهی بید را آتش کرده به دهان زخم نهان

[illegible][illegible]

۹۴
بگذارم با آب بید حنظل و نمورت از حیفی پاک شود بخورد و با عسل بار و نمورت
کند چنانکه در عقیقه کرد و دیگر که دندان کودک که سال نخست دندان او بیفتد
آنکه در نقره که در زن یا خود دارد و بار و نمورت چنانکه در عقیقه است و دیگر که
زنان را بنویسد و با خود دارد و بار و نمورت چنانکه در عقیقه است و دیگر که
بفرمان خدا عز و جل از نموده است مابین سینه و عقیقه از نمورت و نمورت
مکسوس درم نموده در شیر عسل بر باد کا و چون اندوخته درم روغن استود در او
میخت و زنجیر از شیر بسیار بود و دیگر جمادیکو و آب بید و در دوز دارد حنظل یا که
دندان نمرد و روغن استود و نمورت و زنجیر از شیر بسیار نمود و دیگر نمک سنگ و زهره
و الا که بزنگ باد و نمورت و نمورت و نمورت و دیگر نمک سنگ و زهره
و آورد و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
شیر تواند داد و دیگر برک کرده بر نم بار یک با نم و بار و نمورت و نمورت و نمورت
با روغن استود و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
حس کان درم بزنگ نم کان درم با نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
چون نم حنظل و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
ما سحاه و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
قصب و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
باران را با یک نموده و چهار نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
خود در روغن بماند سالاد نگا دارد و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت و نمورت
که در اول صبح حنظل را در سینه خود بمالد همان نمورت و نمورت و نمورت و نمورت

۹۵
در سطر دخت دراز اندن قضیب پنج انگشت دوکان درم دهنده بوده در مسکه
چون سیاه شود و همچنین در غنچه عدد بار دهنده صفا کرده بر کنند و گشت روز
در بعد در شب قضیب اول در سکه کین که میس خربسار باله لیس آن که گویند
باز دهنده است طلا کنند و باله آن جامه بند و خنچه دخت در غنچه
در روز آب گرم بسنود قوی و سطر دخت دراز اندن خنچه نکه غنچه
اندر وقت آورد علاج غایب شدن پستان غنچه در سطر باریک کمالو
بخش و گنج شربزرک هر سه یکی کرده خنچه کنند در دستار خنچه باله هر زن را که
در وقت کردار دهد و پستان او نماید و برونه چون خواهد که بیدار آرد
بکلی بیدار و دیگران ان العصاره برونه را اندر جو گویند مقدار دو درم در
کاو میس تازه تر کنند بعد در شب اگر کسی که در غنچه کرده در قضیب طلا کنند
جامه بند و خنچه در روز آب گرم بسنود خنچه بند بر سکه غنچه
در قضیب بند دخت سطر شود و این علاج غریب است و دیگر برای سطر
پستان و غنچه بسیار انگشت و پستان دراز و سیاه سووه بوزن باریک
باید و به سکه کاو میس هم متواتر نیز گرم کرده بر پستان و دیار قضیب
در طلا کنند بزرگ شود دیگر جو کهار و پستان دراز و نکه نکه بوزن
باریک اگر کسی که در غنچه مقدار دوکان درم با سکه کاو میس خنچه
در طلا کنند و در روز آب گرم بسنود هر جا که باله دراز شود و دیگر علاج
کسته اگر زن را پستان کسته باشد از سکه یا از گوشت بسیار در
بوی آب بسته برنج بید و قدر دینی چکاندنی است خنچه نکه اول پستان
است آنگاه که بود و مجرب است با آب بجا مانده در غنچه کوهت باه و در غنچه
خنچه در روز دهنده که لذت . . .

دورم و کبریت دورم بخاک کرده و تر نفل دورم هم زاب بید و باز در مرغ کمر او بید
 نگاه دارد و ترش خورد بعد آن سهوت براندن کم نشود بعد از آن تنبلی را دور
 اگر کم باشد بر کرم خورد و قوت باه و سهوت بیفزاید و دیگر سیاه و کور و دوا حق است
 سدر حیت و مار قشیشا از هر یک دو گان درم یکی مار یک سوره هر روز بخورد و صبر
 سینه را صاف کند و خورد و چنانکه در دندان عوار و دیگر تنگی نشود و شیر خورد
 هفت روز مجتهد و ترش سینه کند دندان بیفزاید کرم عوار را بپوشاند
 دیگر سینه چرخ دورم خشک بید و دورم روغن سستور و نیم دورم سیر و کرم
 هم بپزند و در روز اینقدر تا یک هفته بخورد و از ترش و سیاه بپزد و کرم
 نیز برآورد و باه بیفزاید و مجتهد و دیگر مجتهد قوت باه و کرم سیر و کرم
 مادک و دورم دورم روغن سستور و دورم قند و از آنکه سیر اول دورم روغن
 آس کند و در میان شیر خام اندازد بعد از اوغن سستور و قند بپزند و از آنکه
 خوش کامی سینه مایم خورد و قوت حاصل شود اگر دوا و سستور کند قوت از آنکه
 خنثی هر روز اینقدر تا یک هفته بخورد و از ترش و سیاه بپزد و کرم
 بیفزاید و مجتهد و دیگر مجتهد قوت باه و کرم سیر و کرم
 و کرم سیر در روغن سستور و کرم سستور و کرم سستور و کرم سستور
 ما از نام با خنثی خورد و بعد از آن یک گانه سیر خورد و بعد از آن
 هفت سبب کهنی کند خورد و مجتهد و بیفزاید و کرم سستور
 مقدمان خنثی گفته اند که این کرم بکشد که صورت موجود باشد و دیگر
 تخم و لادن خود و تخم ترمره کمان سیر در سیر مادک و وایس کرم سستور
 برآورد و بعد در شام خنثی کند و در شام بپزد و کرم سستور و کرم سستور
 بپزند و دورم دورم خورد و باه بیفزاید و از این کرم سستور و کرم سستور

دورم و کبریت دورم بخاک کرده و تر نفل دورم هم زاب بید و باز در مرغ کمر او بید
 نگاه دارد و ترش خورد بعد آن سهوت براندن کم نشود بعد از آن تنبلی را دور
 اگر کم باشد بر کرم خورد و قوت باه و سهوت بیفزاید و دیگر سیاه و کور و دوا حق است
 سدر حیت و مار قشیشا از هر یک دو گان درم یکی مار یک سوره هر روز بخورد و صبر
 سینه را صاف کند و خورد و چنانکه در دندان عوار و دیگر تنگی نشود و شیر خورد
 هفت روز مجتهد و ترش سینه کند دندان بیفزاید کرم عوار را بپوشاند
 دیگر سینه چرخ دورم خشک بید و دورم روغن سستور و نیم دورم سیر و کرم
 هم بپزند و در روز اینقدر تا یک هفته بخورد و از ترش و سیاه بپزد و کرم
 نیز برآورد و باه بیفزاید و مجتهد و دیگر مجتهد قوت باه و کرم سیر و کرم
 مادک و دورم دورم روغن سستور و دورم قند و از آنکه سیر اول دورم روغن
 آس کند و در میان شیر خام اندازد بعد از اوغن سستور و قند بپزند و از آنکه
 خوش کامی سینه مایم خورد و قوت حاصل شود اگر دوا و سستور کند قوت از آنکه
 خنثی هر روز اینقدر تا یک هفته بخورد و از ترش و سیاه بپزد و کرم
 بیفزاید و مجتهد و دیگر مجتهد قوت باه و کرم سیر و کرم
 و کرم سیر در روغن سستور و کرم سستور و کرم سستور و کرم سستور
 ما از نام با خنثی خورد و بعد از آن یک گانه سیر خورد و بعد از آن
 هفت سبب کهنی کند خورد و مجتهد و بیفزاید و کرم سستور
 مقدمان خنثی گفته اند که این کرم بکشد که صورت موجود باشد و دیگر
 تخم و لادن خود و تخم ترمره کمان سیر در سیر مادک و وایس کرم سستور
 برآورد و بعد در شام خنثی کند و در شام بپزد و کرم سستور و کرم سستور
 بپزند و دورم دورم خورد و باه بیفزاید و از این کرم سستور و کرم سستور

بمان ساعت صحت خود را که در دفع ترش و اندک ترش و اندک ترش
 بوزن برار است نه دوکان درم بایک اس که ده بر هر دو رابرد و دیگر
 حبه چمن و مشک و صندل را بر اس که ده دوکان درم باشد که هر دو
 خوب است علاج سرور و قی کلر است و پدید در از او آتش بوزن برار
 هر روز سه درم اس که ده باشد بر هر سه غوره را بر در دگر دفع
 بنیاد بایجان در دیکه بوزن نه آید که در دیکه بخت شود در جایگاه بنیاد بایجان
 ببالد موی بر نیاید دیگر اگر سه چشم باشد بوزن کریمه از شیرین حبش
 بخوراند بسیار چشم نو و علاج دندان درد دندان بایک پیرون آید مغز سرور
 درون دین و بن دندان گوشت طبع کند دندان بایک پیرون آید مغز سرور
 پیوسته دندان در و کل چنان که است در میان دو پیرون و در پیوسته
 دیگر پیوسته آید که در هر دو پیوسته است از آنکه عذمت آن ظاهر
 و فرزند رایت که دو هم خورده خورده که او را باشد اگر خواهر که آید انگار
 پیرون آید و از سه و چهار دانم بگزرد و از این تونی نقش بنویسد و در

در دین نقش است
 دیگر سورخ کردن گوش
 خون خواهر که گوش گوشت

سورخ کند گوش او را
 پیاز و کرم بکشد و باز سر دهند و در آن گوشواره بکشند و در گوش
 بخت کنند و دیکه شود و خوب است دیگر پیاز و بوزن و یک گوشواره این
 سوزن بماند که بار دعا خواند و در گوشه بکشد و بخت کند و این

ماند خوراک سنگ که بلون بلور است بایون آسمان کون بر و بند دیکه
 دفع جلد باد و علته گیاه منقول و منی هر روز لکان درم بایک
 زن بایک بایک به خوردن دهر و بوزن که اول داده باشد طبع کند
 شود و وزود می فکر در زاده باشد و خوانده شود و سر سفید تر شود
 خوردن اگر قدر از آن کم بایک کند بر هر سه عذمت نشود و بسیار آید
 که حبه حبه صندل و آن برور است اندام جوف صادق و حله است
 عاکی بر اسب و مشک در او نشسته بطلاب بوزن خوردن دهر که
 کند بوزن باشد نیز خوردن و در حله بوزن دگر لکنت زبان اگر
 عین باشد لکنت زبان که کخی درست خواند گفت و بسیار آید
 درم بار و غرغره شود و بیامیزد یافت و از بوزن بایک
 است گوید بایک شصت و درم در معرفت بول و در شتاب
 بهر که عذمت بسیار بدلیل که در دانه بایک بول بوقت نیم شب که میان
 در در شتاب صاف اندازد و در شتاب به پنبه استوار شود و بوقت طلوع
 به دارد بعد در روی نظر کند اگر رنگ کمر سپید یا بنیل و سیاه و ام
 و حشک باشد و کف کند حکم کند که رحمت او از یاد است و اگر رنگ کمر
 تره باشد و عذمت و سر دانه حکم کند که رحمت او از بلیغ و رطوبت است
 کمر زرد باشد و غریب نماید و سر بود خندان که رحمت او از تنگی است و اگر
 سپید از چهر بسیار باشد و اگر آن نماید و در زیر او رنگ شکل پیدا
 و از ناگواری باشد و اگر سیاه طعام نخورده است کمر او اگر آن نماید و اگر کمر
 میزد و اگر رنگ او بدین باشد باشد آغاز رحمت از حرارت باشد و اگر رنگ
 بدلیل که تنگی سوزش باشد و اگر رنگ کمر مشید باشد باشد رحمت او

از کثرت خلط است که در شکم جمع شده است و اگر از آنکه کثیر نباشد بیهوده باشد و جهت
 او از تنبیه است که حکم او از تنبیه حق است و اگر از آنکه کثیر نباشد بیهوده باشد و جهت
 او از خود دانند باشد حکم کند که در شکم کثرت باد است و بایست که رو یا از آنکه کثرت
 و یا استسقا که از اینها در جلد میگویند و اگر سبب خلط و خون در شکم
 باشد نیز از رطوبت بعد از آنکه در سینه و صاف و روشن و تنگی است و نیز در شکم
 تنگی بود و سبب کثرتی دلیل خشک بود زیرا که تنگی گرم و خشک است و اگر سبب در شکم
 بود بدانند که خداوند بول را بالغ است و با در حام غلبه میکند و اگر سبب در شکم
 رطوبت باشد و خون مخالف تنبیه بود این دلیل بدست میآید و اگر صاف
 و سبب باشد بدانند که تنگی است و ضعیف باشد و دلیل خشک میآید و اگر در شکم
 چنانچه در تنگی باشد در میان او خون زکما بود بدانند که بیمار دراز کند
 و اگر خواهد حکم دلیل بدانند که بجز در دیکو شود و باید بر خوابید باید که
 فکره روغن کشی در کمر اندازد و به سینه اگر او غمخوار بود و دلیل باشد که
 در شکم دراز باشد و اگر در شکم دراز بود و در شکم دراز بود و دلیل باشد که
 چنانچه زود نیکو شود و اگر از آنکه کثیر برون آید حاجت آرد بدانند که آن معده
 ضعیف کثرت است و سبب این ضعف از وجود قوت نماند و اگر از آنکه کثیر برون
 آید بود بدانند که سبب کثرت بود و اگر از آنکه کثیر برون آید بود بدانند
 که در شکم دراز باشد و اگر از آنکه کثیر برون آید بود بدانند که سبب کثرت
 و اگر از آنکه کثیر برون آید بود بدانند که سبب کثرت بود و اگر از آنکه کثیر برون
 آید بود بدانند که سبب کثرت بود و اگر از آنکه کثیر برون آید بود بدانند که سبب کثرت
 و اگر از آنکه کثیر برون آید بود بدانند که سبب کثرت بود و اگر از آنکه کثیر برون
 آید بود بدانند که سبب کثرت بود و اگر از آنکه کثیر برون آید بود بدانند که سبب کثرت

[illegible]

چنانکه گفته شد از لنگت خود دست چپ خود خون بپوشان آرد
 منی انجمه در بسیاری مال و این اسون هفت بار بر آن بسیاری
 هر که ابر او بر یک تنول بدید عایشی زار او که اسون انجمه
 هم صده که در سده سنگ است ستاورته کا ورته سوارج و
 از خواب بیدار شود ببار دقیری خاک که در کهنه و این آینه هفت
 بدید و آینه که بر آن هفت باشد اندازد بیدار شود و این است
 الموت بالحق ذلک ما کنت منه تجدد و اگر این حرفها بنویسد
 هفت بدید همین عمل کند و اگر چه خوب نشد بر کز بیدار شود
 حردنها انست عشر عشر چه سر سره نسری و عمل دفع سرمان
 و گویند عکوه در و هو و رادریک تلخ افکند و کند و
 بلبل کرد سوده در آن افکند چون شک شود با بد معذرا
 کند در عین سربایک عکوه در دهن اگر چه جمله سر مدفع شود و
 محل دفع نسری عورت پنج مال و عیسی که شرم نباشد حوز
 شرم بسیار بفرم باب نهاد و هماد و طلسمات و خرد آن طلب
 کسوف ببار و تلخ طافس بر آینه طلا کند و بالا و دلوام بر آن
 و فرود این شمع نظر کند آن معذرا که آینه کرفته است آقا
 و هر که ببار و بفرم مایع با کل بپزند و نفا دارد چون سربار
 تا سربار و افند چون سربا کند در بر دارد چون خوله که عجائبات
 از این باب و بدست مال و در طلسمات بر آب اندازد ماهیان چون
 نوریان خدای غر و جل و عکله بیک در از درخت چهار خیمه دو بار
 بیک در از زمین رسیده باشد یعنی زمین بصل شود آن نیز بویاید

[illegible]

[illegible]

اندر از که در زنده پیدار شود و هر که در این غلغله پدید آید به آتش می رسد
سخت و عذوب می شود و میان تنبلی کرده هر که بخواند بسیار او عید کردند
چون از سر که پند غلغله کند نیکو کرد و هر که در غلغله آید به آتش می رسد
نیکو آید و پدید آید شود و عذوب می شود و سخت و عذوب می شود و میان تنبلی
و در چشم کشی بسیار از راهها و در آن بیند اما باید که نرسد که به هلاک شود
محب است و عذوب می شود و پدید آید به آتش می رسد و هر که در غلغله آید به آتش
او به خیزد و راهها را به بیند اما باید که نرسد و عذوب می شود و پدید آید به آتش
ماه بتاریخ چهاردهم افتد از مال کشی و غلغله کند و دو آن در چشم کرده هر که
خواهر برود و در آن کشی بیند و عذوب می شود و هر که در غلغله ماه که در شب شنبه افتد و غلغله
کشنی کشیده دوده آن روغن در چشم کشیده هر چه در زنی دهنه باشد نمایان
شود جمله و عذوب می شود و انگور را در آب بید و یا آه بنهد در آن امیزد و گندم و برنج
در و تر کند یک شبانه روز بنهد در دهنه خشک کرده در جانش افشانند پند
که از آن بخورد بسیار نیکو کرد و در شیر و روغن یکبار کرده بخوراند نیکو شود و عذوب می شود
چوبهار خانه هم بار نمایند بسیار و پخته پیسها را در چراغ کنند و پیسها را در چشم کشند و پیسها
چوبهار خانه هم بار نمایند و هر که بسیار در غلغله کشد و بار یک سحیح کشد
و در جبهه لعل پیسها و پیسها کشد و در چراغ بار و غلغله کشد و پیسها کشد و پیسها
کز در یک چراغ آید جبهه پیسها کشد و پیسها کشد و پیسها کشد و پیسها کشد و پیسها
است محب است و هر که گرم غلغله و در آن در او نرسد و در آن در آن در آن در آن
و یا که را از آن طلا کند و در میان غلغله بنهد در غلغله گرم نکرد و اگر آنکه در
در جبهه طلا کند در آن چوب هر که گرم نکرد و در آن طلا کند در آن طلا کند
نرسد و در آن غلغله بنهد در آن غلغله گرم نکرد و در آن طلا کند

بلبل که سوسه بای باغک شک سوسه بدید نیکو شود و اگر ازین چیز نرود چون کجای
 دانه بدید ز کام نیکو شود علاج **علاج** شکست بختن آس کند و شک و بول آدمی بکلی کند
 و خشک کند و در او ندی کند در کبوترخانه بدارد چنانکه ایشان بخورند چون کرسنه
 شوند و از خوردن این ز کام هم نشود و اگر شک عرق دهند کرسنه شوند علاج
 بپاورد که دانه نرود و خورده باشد با در خانه سرد بود ز غلظت شود مخمور باشد و ضعیف
 که شک و شکم روان شود بای روغن شوره و آرد کندم خلط کند کجای دانه بدید دانه
 دیگر نرود نیکو شود **علاج** شکست بختن آس کند و شک و بول آدمی بکلی کند و خشک کند
 و از خوردن این ز کام هم نشود و اگر شک عرق دهند کرسنه شوند علاج
 اندازد و با در که خام اندازد و بوی صورت نه بد و مغز کجک ز خاکلی بادی و غن
 شورید بد نیکو شود **علاج** شکست بختن آس کند و شک و بول آدمی بکلی کند و خشک کند
 برزد و برون آرد و سرکه می مالند کشیدن این نرود شکست است و جایی که محل
 کشیدن نمی نباشد چنانکه نزدیک چشم کشیدن از زبان ندارد و استخوان محل
 داغ کند نیکو شود **علاج** شکست بختن آس کند و شک و بول آدمی بکلی کند و خشک کند
 با در و در دهن افکند چنانکه او بخورد تا از شکست هر روز کافور بدید نیکو شود و بوی
علاج اگر آرد و کهنه کبوتر را بکشد در سبزه بادی در فرق داغ کند نیکو شود و اگر کام
 کبوتر آس کرد و شکست بختن آس کند و شک و بول آدمی بکلی کند و خشک کند
 بپخته خام اگر کبوتر شکست است بپزند و اند و بپخته خام برون اندازد
 نرود از حد روز دانه سرد بدید چنانکه شکست کند **علاج** شکست بختن آس کند و شک و بول آدمی بکلی کند
 اگر همان زمان در بپا بند طاری بر آب کشند شکست است و در آب دانه
 و شک بخورند و می کنند اگر بکشد آنکه حوله ایشان باشد از شکست و اگر بکشد آنکه شکست
 شکست است و اگر بکشد آنکه شکست است و اگر بکشد آنکه شکست است

در میان کز و حلاک نشوند فائده کبوتر در دانه خورد و موصوفه خوراندند است
 و صلا و مع در عمل کبوتر یک هر شک که مطلوب باشد بکشد کبوتر یک اول کبوتر
 از تخم معصوم و عدس و شک بدید بدید یک هر کدام در روز بخوراند اول غاز
 از تخم معصوم که باشد یک سبزه بدید و اگر آغاز دانه دانه خوراندند از عرق می کنند
 یک کبوتر حلو می آید و اگر آغاز از شکست بکشد یک کبوتر خیار بدید این دانه بپزند
 بکاه کبوتر از آن بخوراند چند آنچه بپخته فروز آرد دانه دادن برین تر شیب
 کبوتر تر باشد باشد ماده را حاجت نیست عمل نقش کبوتر کجکان آن
 نو سادر بکامی و آب بلاد در سر که بکلی کند بر بپخته برده خورند بپا بند
 کند و شکست کشند بپا بند و پوست دور کنند و بپخته شود بر بپا بند
 بدید آید و اگر از این آب در بپخته کبوتر سبزه که نرود ماده کسید باشد کبوتر
 و در ز کبوتر نرود چون یک کشند نقش که در بپخته باشد آن نقش در آن یک
 کبوتر پیدا شود اگر دانه بار بر برزد و با دهان نقش پیدا شود فصل سوم
 در صید کفایت برندگان و جزان زهر دانه کبوتر کشند یا برنج یا خورده کبوتر
 آن نرود از شکست در حوز و شکست کند بدید در طلق محلل شکست را
 بیالاید و در خانه که اندازد که کبوتر تر باشد او را نرود و زهر دانه زایغ
 بیال در حوز زایغ زهر دانه و در بپوش نشوند بپخته محببت و اگر
 بپزند و نپا بدید زایغ بپزد و دیگر شراب و شکست زایغ و روغن کنجد و خور
 و برنج کشند و کبوتر را بکشد در موضع اندازد که زایغان فروخته اند چون
 بپزند و محببت و در حوز و در آب سخی
 در بپزند و کشند در آن نرود و یکسان نرود و زایغ
 نرود و شکست کند هر یک که ازین بخورد شکست نرود

تا بجز در علم و دین و کمال و دیگر برین برآورد که با رطوبتی برای خود
 بر دیار و سرگاه و مقدار و وجهه نازک است که در بار و خیزش نورانی کند و در
 حل طوطی یا شکر بکند به روز بگوئد تا به نوزدم در رخت ستود
 و علم سوزان کرار اگر چه چندی فعل سوز کرار را به بهد باب بهم
 ناسی به که بنشیند دیگر کف کشتی اگر جاوش و عاده کاوش بکند
 پنج اکسنتها بنامه و در فرج آن جوان درون کند اگر چه یک دو سال
 بی کشتی مانده باشد کشتی بگرد است شود علم افتادن اول
 لعل و باره کند یکباره در دهن جوان اندازد و در فرج او اندازد
 خون آنخ باره درون فرج رخت اول نموده علم دفع کرم باره
 اندرین ببرد بالداک او انجا که کرم افتاده باشد بکند کرم
 بکشد و بهر اگر سوزان دهن بکشد و باب کرم دهن بگوید
 بر خیز و چون جوب کند تا که دهن او بکشد و در دهن او
 جوب تا ترش کند در دهن کمال ملک محمد علم برین آوردن مسکه
 اگر از جنرات مسکه برین غر آید خاکستر اگر یا جیره درون آورد
 نیز بکند و ببالد و جنرات دروی کند مسکه را بیاورد و بکند
 علم باره شدن شیر و جنرات شیر را بار باران خود رسته نه بر کام
 بوز و بران خاکستر درون آورد ببالد شیر باره شود علم فرونی بر
 تخم بهر مادکا و را خوردن دهن شیر را به بهد علم
 عاده کاوش کر که شیرین در زره سبید و دروغ
 و کشتی که طلا کند و پیش عاده کاوش بر دهنی
 و شیر بهر که از زهر عاده کاوش دهد که عاده کاوش

tarikhema.org

انفوس و دیگر عمل اکثر مسکه بسیار حاصل خوردن کوی و باج کشتی در
 مادکا و و جاموشی شیر دار میزد و در شیر او مسکه بسیار بیرون آید
 علت علی که شیر را آن خانه را علت علی نشود باشد در حال شود اگر کاوش
 طمانده باشد بر آب بر کبی خون افتد چند روز بنشیند شیر کرم بکشد و خوردن
 دهد علم پیشی اگر کوشا کاوش و یا جاموشی را نشینی بسیار افتاده باشد
 مسکه در اندام او ببالد و در آفتاب الشید جلد نشینی برود علم بکند
 دهن و علم نوشی چون بکام آن رسد که نوشی خلق را آغاز شود و حق
 بستاند و پیشی چنان شود برادر و چنانکه بوی کند بیده از پیشی او بستاند
 بستور دیگر برادر و بوی کند بر سوزی که بوی کند بکشد دهن او
 دور شود و دیگر علم اساسی الهی سبک بگوید و در خوردن بند و کبی
 دهن و طبق شود و از سی الهی اب که در باب باله نوشی نشینی
 علم خارش گوشت آن و خارش شده باشد بدهد و ای اثر الهورا
 بدهد ز جرم لوده باروغی بر شرف هر روز در اندام طلا کند و ببالد
 چنان بهر روز خوردن و بهر نیک شود و خوردنی شیر و حیران اگر جاموشی
 ناد یا و گوشت شیر اندک میدهد و باد و شوق نمیکند و این آیه
 ولید در طفت منی هر ناله بگوید باب خوردن دهد شیر و بسیار
 و این آیه است تم تعبت قلوبهم فی نجد ذلک فی کالحجاره و این
 و این آیه است لا یفرحون الا نهارا و ان نهارا لا یستقون
 اما و ان اما لا یحیطون حشره الله و اما لا یحیطون اما
 و در دهن و ببالد و برفت و برفت و برفت و برفت و برفت و برفت
 و در دهن و ببالد و برفت و برفت و برفت و برفت و برفت و برفت

فقهی

از هوا ازستان ز صفت هر آن که می بیند و بی دربار دهر که از اینها خوانند
 کرم کند باره گوشت و نمک سنگ اس کند در روز و در شب و در میان و در وقت
 استوار شود و در دایره علامت باد که در آن است که اگر در ده باشد که در آن
 بخورند و خوردن در باد که برود و علامت بود که در آن است که در آن
 در آن تر کند چند نایب در نیمه هر یک بود علامت و از آن که در آن است که در آن
 ستر فراموش شود که در آن بود و در میان و در آن است که در آن
 در آن بود و در آن بود و در آن بود و در آن بود و در آن بود و در آن بود
 پس چنان خوردن در باد که برود و علامت بود که در آن است که در آن
 نیز و بخورند تا آب هم بعد از آن است که در آن است که در آن
 شود علامت و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 بر که این را می گویند آن که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 افسون این است بسم الله الرحمن الرحیم صلا الله علیه و آله و سلم و صلا الله علیه و آله و سلم
 الا صلیا علامت و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 این را می گویند و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 و قبول کنند گوشت و نمک سنگ اس کند در روز و در شب و در میان و در وقت
 برادر که را قبول کند خوب است علامت و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 مورد و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 خوش که می بیند آن بر آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 و کند و چنان در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 کند و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 دیگر همیشه را در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 بوقت حاجت موی محلی که خوله دور کند بعد از آن بوی این دارد و طلا کند
 موی آن موضع سید شریف محراب است و بد که این دارد انگشت و دست
 نبالاید که سید شریف دیگر بیاید و پیراگت و سید می سودا و را وندی
 کند برادر تا حدت چهل روز بعد موی دور کند باله موی سید بیرون آید
 خوب است دیگر مزه را در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 بر جا که خوله طلا کند تا بوقت روز غرض حاصل شود خوب است دیگر می گویند
 کرده سم اس که سید باشد بیاید و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 چون مساوی که باشد بیاید و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 حکم بند سیاه که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 و شور و منده بنویسد بر کهنه او بند اگر بوقت بر نشستن خوله در گوش
 او بند و دست در پستان او و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 در کا و لاخی و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 تمام بنویسد و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 علامت و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 به اسب یکی جمع که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 بند و حق و آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 سلامت در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 و بکلمات الله است و اسماء العزیزات و با اسم الله لا یغفل هذا الکتاب
 و اما این است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 غیر تعلق با جان که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

و صلوات الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين الی بحرمیت نام کلام الله یو این فرما
از کل اوقات و عبادات و طهارات و بلیات که از بدو بدی محمد و آل محمد
و منزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و الا برید الظالمین الا
خساری بر حمتک یا ارحم الراحمین و علی الله علی خیر خلقه محمد و آل محمد
در دنیا خشنه که در جسم تو و در دای و در دینک و در دوزان با هم بود
و کینت و بکرا و حال و خنک و سر خنک و نود خنک زده غلله
توایی تیری ابرش سیاه سمند کلون سنجاب خرمیخ بغیر و کل فریضه
اوصرت رب العالمین اللهم اوفق من الخفافات و الواجبات و العلال و النوائف
و الرحمن اگر او نکه را با بر یک و پنج و پنج بوز دها که او نهار یکا کن
خوردن نه مست دفع تو اما جزان و کبری اینست به ملک بهیم
ندید و علیا شک را نافع است من شفاء المؤمنین
علی ای محبت محبت حلال ببارد و بخت جوز بید بر جوز بخت
این دعا بخوان و بد مد هم جوز را بکند مغز نماند و حلوا کند بر طاس
که در آن نوقش نماید بنویسد این دعا را بیک و زعفران لوده طوطا بد
لقا ند و بنام هر که نوشته باشد خوردن دهد بفرایند که و دیوانه انگیز
شوق باید که از راه خود بدید تا قدرت الی معافیه بنید و است
که انداز سفا بر علیه السلام که فاطمه ریح الله عنه بیامو خنند و فاطمه محبت
امیر المؤمنین عاکرم الله وجهه ببرد چون بدین صفت نام امیر المؤمنین
در خانه بنویسد بر در خانه آن حلوا بخورد و دیوانه بنماید فاطمه
کشی گرفت فاطمه آن بر زلف و فرمود چوب که کاشفند دیدند
که شاخ سوس درون جگر آن بر روی آمد و است و آن حکم را بر امیر

امیر المؤمنین خور اند بر امیر المؤمنین علی حضا ان تر محبت فاطمه ریح الله
و هر که این علی بنام که کند و بخورد از راهی اندر دهر اما باید که محبت
حرام نکند و نیاز ما بد که گرفتار بنده کار خود و ریحی سر علیه السلام
ببند مجرب و از موهبت دعا و انیس بسم الله الرحمن الرحیم اللهم
انی اسألك بحق اسمائک الشریفه الکرامه الخ و نسئ المکتوبه
الذی للی و رهن بر ولا فاجران فلان من فلان عاصب فلان
فلان نه محبت فلان نه دوست که هم و مهر بان کرد اندیم تا او بر
دوست و شوق باشد و بر دیگری دشمنی بحق اماک بقید و اماک
نسوی و بحق اهدا اسرا هدا از دین اهدا و اهدا ای سلام
علی نوح فی العالمین و صلوات الله علی خیر خلقه محمد و آل محمد
هذه کتاب مسیحی الکتاب فی التاریخ هشتم جاد الثانی و قد تم
روز یکشنبه ۱۳۴۱ بهجری قمری

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
وآئتنا في ديارنا
وآفاقنا وبعثناهم
فينا وبعثناهم فينا
وآئتنا في ديارنا
وآفاقنا وبعثناهم
فينا وبعثناهم فينا

11/10/11

the

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

با الدلف اره واسقل و اسقل غریب اصل فارسی بیازدند هند کانداکو بنیداشند و اسقل
دو مالک گویند هند چهلیدند اونکه صحیحه اوها هزار پارسه خاوار گویند و آنرا وارج هند بخوار
هند ریس کبیرا آرجن یعنی کبیرا احمد هست کناغر بزرگ استر خاوار است انچه بزرگ است کناغر
و اخر رس و اخر کندم دست هند گل کبیرا آراک و آراک درخت بیابانرا گویند انهمند
جیت بزرگ کمال او سپید سرخ قیاس کلید استوقند اشتقار استور اقدرا استون
کلای زرد قام باشند املیت و املس و اطنس چون را گویند انهمند اسکین یعنی جوش نینده
اونکه استر آب در هند در آن ارجه و ارخره و ارخره یعنی کنده شده کاورد و هن و در
گویند انچه بزرگ است انچه اندک است اندک آرنی و اردیک خوکوش اررده و تاج دهن
دیده و درخت ناز اصل و اصل یعنی بنکه آطاس و آطاس و در آن و در آن انچه استن

یک دینری اردو جنگاره مغز او نکه و ایکه شیر کونید آله خوره او کام اما سهار تن اطراف
 که حیله و دانتون مصر الخ خشی سیاه که از دمرج باشد لغز الموده و مویا کمر را بنیز کونید
 نظام بن کونید و آن سه نوع است سیاه و سفید و لعل در هند برتر کونید آوند کونی کباب است که بر کوه و هم کونید
 به جالبی است از لود سلونه نیز کونید اللافاناه و اللافاناه بنده درخت اطره و اجاس
 المینس و امش اعز آله جوله بر ورده لغز انبلید آب روان را لغز سرب آله و ابلج لغز آله
 و خون سیاوشان لغز صغ صندل سرخ هند رکت جند کونید و زکبات نیز کونید اقارون لغز از بر
 و سب اقار قیاق قیاق صغ است جمع صغ را کونید امود در یون لغز سبب دشتی هند
 کونید اصحت لغز بدیل کرد از سمول هند سر کهورا ابروس یکی از نامها را هن است اطرون
 نامها سرب اند ابهره درخت کنور او بر یغی کل دشتی آکام کونید موشیده اصل
 و افیون الفار هر دو نامها کونید اطون یک از نامها کونید درخت اجود لغز صغ و
 لغز و در خانه که دانه او دراز باشد و سفید بر طبق استند او را دیک کونید شمشیر عنبه
 اسل و الیوسه این هر دو نام کباب است اجون اجوان ایل اللج ایل و ایلک لغز سول افیاق
 و ند الویه بیتل الخره او نیک کونید کهورا اجوان لغز بار اغز الیک لغز دهامه افاناه
 در یک اجاص درخت که از نچ درخت کورا استغفور لغز یک نام اکلیل الیک که از بر باشد
 از کمر کنند استغفور یا زدن استان کباب هر سه در کوه کباب صابون خن مسکنه از آن درخت جل
 و آن درخت انکرو افسیلج رسیده از زیر آوه دروهن مادکا و ایک لغز سرب از کمر مسکاف
 لغز سوز در اصابع الفصوص رخ او نیک اس مود یون مالا آنچه نوزک الفحیه بنر فام حوراث
 و اللو لغز با جک دشت اخ الفیلدن لغز بنده درخت لیکر اجفا هند رکت از سه و ایک درخت
 م انسون بادان دروغ لغز کثیر الکر دهنیک آکام مودف اسار است که هند برتر
 لغز کونید نام دو رکت ابوج قنداقون اسون اصل جها و اوج کور و الود اهر جیره
 رستهها کونید که میور که استان که از آن ساق سب از نچ خورده مار سیده استند
 و دود و الود و الیک و هر هر بلای کونید و در نچ سبب کونید اصل الهند با نچ کاسه انگشت
 از نچ شک اسف و الطیب نکه شتر خازن نچ کونید در سبب اسباناه مالک مالک اسف و الود

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

در این میان هیچ یک از اینها و ملاطفت عزت یابد به نصیب در درجستن بود اگر که را که در این
 نزدیکی که ملاطفت یابد و در این بیند و اگر این در جیب دولت مند شود و وزیر بدست آید
 میان هر دو از جیب از دست نماند و با یک ملاقات شود در جیبستن جیب یابد و اگر که را که در این
 با جیبستن جیبستن که با جیبستن یابد و اگر که در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 از درون جیبستن بدست نماند و مردم از این کنند و غرض آنکه اگر درون جیبستن جیبستن و اندوه بر هر دو
 بیند و اگر درون جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 نزدیکی که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 راست جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 بقصد در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 جانب جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 گوید و اگر که در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 قدم در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 برسد که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 از این پس در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 تمام یابد و اگر که در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 و اگر که در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 یابد در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 راست جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 خود برسد در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 نعمت و جاهد که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 نصیب کند و اگر که در جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن
 جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن جیبستن که با جیبستن

دھور خطی کلین سعفص قرشت خشد

[illegible]

124

۱۲۴

BLANK PAGES

BLANK PAGES



END OF REEL
PLEASE REWIND

